

هو العليم

حکم عامّ در تخصیص به مخصّص مجمل (۳)

مخصّص عرفی و شرعی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عامّ و خاصّ

- جلسه چهل و نهم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

در اینجا مطلبی که به نظر می‌رسد این جهت است که بین مخصّص عرفی و مخصّص شرعی ممکن است که ما قائل به فرق بشویم. گرچه بعد باز به این مسئله مروری می‌کنیم.

سؤال و جواب قبل از شروع درس:

تلمیذ: [در شبهات مفهومیّه فرمودید که حدود و ثغور امر مشخص نیست. مگر حدود و ثغور امر و نهی همان مصادیقشان نیستند پس دوباره برگشتش به همان شبهه مصادقیّه است؟]

استاد: نه خیر، در اینجا چون حدود و ثغور امر مشخص نیست، لذا حدود و ثغور مصادق مشخص نیست؛ یعنی جهل به مصادق از جهل به مأمور نشأت می‌گیرد. بنابراین چون مأمور برای ما مشخص نیست و خود امر منجز است، انسان باید از باب اشتغال و احتیاط، اطراف شبهه مفهومیّه را ایتیان کند، این از این باب است. در اینجا شک بدوی جاری نمی‌شود و شک بدوی اختصاص دارد به آنجایی که هنوز امری تعلق نگرفته است؛ یعنی امر تنجز پیدا نکرده است. اما وقتی که امر تنجز پیدا کند ولو اینکه حدود و ثغورش مشخص نیست، از باب علم اجمالی باید اطرافش را ایتیان کرد؛ از باب احتیاط.

اصلاً به طور کلی غالب احتیاطات، از باب شبهات مفهومیّه هستند و «قف عند الشبهات»* یا «الوقوف عند الشبهات خیر من الإقتحام فی الهلکات»** هم‌اش به خاطر شبهات مفهومیّه است که برای ما حدود و ثغور مشخص نیست.

* نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۹۲: «و أمسک عن طریق إذا خفت ضلّاته.»

** الکافی، ج ۱، ص ۶۸.

فرق مخصّص عرفی و شرعی

در مخصّصات شرعیّه - همان طوری که عرض شد - مخصّص چسبیده به دلیل عامّ است و به عبارت دیگر مخصّص وقتی که به دلیل عامّ می چسبد، آن افتراقی که موجب حجّیت ظهور عامّ است، لولا مخصّص، طبعاً از مخصّص عرفی پیدا می شود.

اگر ما مخصّصی داشتیم که این مخصّص فاصله ای با عامّ نداشت، مثلاً وقتی که مولا می گوید: «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ» و بلا فاصله می گوید: «و لا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ»، چطور در اینجا ما این مخصّص را در واقع مخصّص نمی دانیم، و محدّد ظهور می نامیم، [در ادلّه شرعیّه هم مخصّص بعد از عامّ در حکم مُلصَق به عامّ است].

بنا بر آن بحث اجمال و اطلاق و ظهوراتی که کردیم - البته به طور اجمال، چون بخش مفصّل است - ما دو نوع مخصّص داریم و دلیل مخصّص دو تا است؛ یکی اینکه این دلیل مخصّص قبل از دلیل عامّ می آید، این دلیل مخصّص موجب می شود

که اصلاً عامّ، ظهور در عموم نداشته باشد چه برسد به اینکه حجّیت داشته باشد. اگر مخصّص قبل از دلیل عامّ بیاید، نفس قبلیت، موجب عدم انعقاد ظهور برای عامّ است.

فرض کنید که مولا می گوید: من اصلاً از فسّاق از علماء بیزار هستم، «لا تُكْرِمِ الْفُسّاقِ مِنَ الْعُلَمَاءِ»؛ فسّاق از علماء فلان هستند. بعد از یک مدت می گوید: «أَكْرِمِ الْعُلَمَاءِ». در اینجا آنچه که به ذهن مخاطب می رسد این نیست که الآن «أَكْرِمِ الْعُلَمَاءِ» در همه علماء ظهور دارد و بعد به واسطه مخصّص قبلی، از این ظهور رفع ید می کنیم؛ نه خیر، این طور نیست، بلکه وقتی که مولا بعد از این واقعه می گوید: «أَكْرِمِ الْعُلَمَاءِ»، اولاً بلا اوّل منظور از علماء در غیر فاسقین از آنها می رود؛ نه اینکه اول در عامّ ظهور پیدا کند، بعد بگوید که چون مولا آن را قبلاً استثناء کرد بنابراین در اینجا این مستثنی است.

اما اگر مخصّص ما، بعد از عامّ آمد؛ یعنی اول عامّ عرفاً منعقد شد، و فرض کنید بعد از چند روز مخصّص آمد، در اینجا ظهور در ذهن مخاطب نقش

بسته و منعقد شده است؛ حالاً که این ظهور منعقد شده است آن دلیل مخصّص حجّیت را از این ظهور سلب می‌کند. این می‌شود مخصّصی که رفع ظهور می‌کند، نه اینکه رفع ظهور کند، بلکه رفع حجّیت ظهور می‌کند. این در مورد قضایای عرفیه است.

مخصّص منفصل شرعی در حکم مخصّص

متّصل عرفی

و اما در مورد قضایا و ادلّه شرعیّه، مخصّص بعد از عامّ در حکم مُلصّق به عامّ است. چون از اول نظر آن شخص مُلَقیِ خطابات عموم، همان محدوده خاصّ از عامّ است؛ نه اینکه از اول در نظرش به طور مطلق و وسیع باشد، و بعد، دلیل مخصّص را بیاورد. لذا از اول این مخصّص چسبیده به عامّ است، چطور اینکه اگر خود مولا در محاورات عرفی، مخصّص را به دلیل عامّ بچسباند، شما نمی‌گویید که این عامّ ظهور دارد ولی رفع ید از ظهور می‌کند؛ همین‌ها گفته‌اند که [مخصّص] در استثناء، موجب عدم انعقاد ظهور است دیگر!

تلمیذ: دفع عموم می‌کند نه رفع عموم.

استاد: بله، از اول دفع ظهور عامّ می‌کند، دفع

عمومیت می کند.

چطور خود این آقایان در اینجا قائل هستند بر اینکه مخصّص متّصل، در فرد مشکوک موجب اجمال عامّ می شود و وقتی که موجب اجمال شد ظهور ندارد تا اینکه ما به واسطه مخصّص، رفع ید از آن ظهور کنیم. اگر یک مخصّص منفصلی ولی متّصل [چسبیده] به عامّ بیاید، آن هم کار همان متّصل را می کند. [فرق نمی کند که شما بگویید:] «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقُ»، یا اینکه بگوییم: «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ وَ لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقُ»؛ و [عامّ و مخصّص را] بغل هم، با یک واو عاطفه بیاوریم. در این صورت مخصّص [و عامّ] هر دو منفصل، ولی چسبیده به هم هستند، لذا این هم از اول موجب عدم انعقاد ظهور در عامّ است.

ظهور، مسئله‌ای عرفی و نه وضعی

عرض کردیم این مسئله ظهور و عدم انعقاد ظهور یک مسئله قراردادی و وضعی نیست، بلکه متفاهم عرفی است. شما نگاه کنید ببینید آن دوغ فروش از این خطابات چه می فهمد؟ اصلاً در اینجا اجمال هم نمی فهمد. آیا می گوید که منظور

مولا عموم است ولی چون مخصّص آورده است من
رفع ید از آن ظهور می‌کنم یا اینکه نه، از اول
می‌گوید که اصلاً این عامّ، ظهور ندارد، ولی به این
بیان نمی‌گوید؛ می‌گوید: حُب منظورش این [علمای
عادل] است دیگر! اینکه می‌گوید منظورش این
[علمای عادل] است، به این خاطر است که این [و
لا تُكْرِمُ الْفُسَّاقِ]، چسبیده به این [أَكْرِمُ الْعُلَمَاءِ]
است.

این مورد غیر از این است که اول مولا عامّی را
بگوید، و عبد بگوید که مولا همه علماء را قصد کرده
است؛ بعد که یک دلیل می‌آید، بگوید: عجب! این
دلیل را هم مولا گفته است؟! یعنی فسّاق خارج
هستند؟! اینکه می‌گوید: «عجب، این را گفته
است؟!» یعنی قبلاً در ذهنش ظهور منعقد شده است
بعد که یک دلیل مخصّص می‌آید، خلاف توقّعی
است. نکته این است؛ یعنی همیشه دلیل مخصّص
ما، دلیل خلاف ظهور و خلاف توقّع است، به این
می‌گوییم مخصّصی که رفع ید از ظهور می‌کند، یعنی
ظهور هست، ولی این مخصّص از آن رفع ید

می‌کند، و به عبارت دیگر حجّیت را سلب می‌کند.

ولی در مورد خطابات شرعی این‌طور نیستند. خطابات شرعی مخصّص، به آن دلیل، متّصل است. یعنی اگر امام صادق علیه السّلام عامّی را بیان کند و امام جواد علیه السّلام مخصّصش را بیان کند، مثل این است که خود امام صادق علیه السّلام فی المجلس بعد از عامّ، این مخصّص را گفته است. در اینجا مثل مستثنای متّصل می‌ماند و هیچ فرقی در اینجا نمی‌کند.

روی این حساب، همان‌طور که شما قبل از فحص از مخصّص، به عامّ عمل نمی‌کنید و آقایان عدم جواز عمل به عامّ قبل از فحص از مخصّص را فرموده‌اند - به جهت اینکه به واسطه کثرت مخصّصات و به واسطه کثرت تخصیصات عامّ، آن‌قدر مطلب تخصیص در ذهن ارتکازی شده است که به محض القای یک عامّ، فوراً ذهن مخاطب از اول، در ظهور یک ظهور اجمالی را تصوّر می‌کند، نه ظهور تفصیلی را - [اینجا هم همان‌طور است].

تلمیذ: تصوّری نه، تصدیقی.

استاد: تصوّر است، تصدیق نیست. یعنی

اولاً بلا اوّل هر وقت مولا عامّی را بگوید - مثل اینکه بگوید در همه جا این کار را بکنید - فوراً عبد می گوید: این عامّ حتماً چند جایی تخصیص خورده است و بدون تخصیص امکان ندارد. لذا این نمی گذارد از اول در ذهنش ظهور بیاید؛ به دنبال مخصّص می رود و اگر مخصّص پیدا نکرد، آن موقع این عامّ در مصادیق برای او ظهور پیدا می کند و وقتی که ظهور پیدا کرد، به آن عمل می کند. حالا اگر اتفاقاً در این موقع مخصّصی آمد، این می شود خلاف توقّع؛ چون عبد می گوید: من که تفحص کردم و مخصّصی پیدا نکردم! پس این می شود خلاف توقّع، و این حالا می شود مخصّص.

معنای انعقاد ظهور و مخصّص

بنابراین در مورد ظهورات و انعقاد ظهور، مبنای ما این است که اگر کلامی محفوف به قرائنی در حال القاء باشد، آن قرائن در حال القاء و مصاحب و مقارن با القای این کلام، موجب انعقاد ظهور در این کلام می شود. حالا یا قرینه، قرینه لُبّیه باشد یا قرینه غیر لُبّیه باشد، یا آن قرینه قبل باشد، یا آن قرینه مقارن

باشد، تمام این جوانب و تمام این قرائن، ولو همین
مخصّصی که آقایان می‌گویند - اگر این مخصّص
قبلاً بیاید، جزء قرائن مقالیه می‌شود که در هنگام
القای این عامّ، این قرینه، مقارن و یا قبل از آن عامّ
بیان شده است - این قرائن، در نفس مخاطب موجب
انعقاد ظهور می‌شود. در اینجا می‌گوییم: این ظهور
منعقد شد، حالا که این ظهور منعقد شد، مخاطب
دنبال مخصّص می‌گردد. اگر بعداً مخصّصی پیدا کرد
که این مخصّص خلاف توقّع او شد، آن وقت آن
مخصّص واقعاً می‌شود مخصّص و إلاّ مخصّص
نیست.

پس مخصّص به قرینه‌ای گفته می‌شود که بعد از
انعقاد ظهور در نفس مخاطب، آن قرینه موجب
رفع ید از ظهور عامّ می‌شود و انعقاد ظهور عبارت
است از نتیجه شرایط و مقارنات قرائن لُبّیه و
غیر لُبّیه‌ای که هنگام القای خطاب، همراه با القای
خطاب، بر ذهن مخاطب اثر وضعی می‌گذارد. اثر
وضعی یعنی موجب می‌شود که نسبت به این کلام،
برداشتی کند؛ آن را ما ظهور می‌گوییم.

فرق مخصّص منفصل شرعی با منفصل عرفی

روی این حساب از این نقطه نظر، دیگر اختلاف
بین مخصّص منفصل در عرف و مخصّص منفصل
در شرع، روشن می شود. مخصّص در شرع
بلا استثناء، حکم مخصّص متصل را در دلیل عامّ پیدا
می کند و اوّلاً بلا اوّل موجب عدم انعقاد ظهور از آن
عامّ می شود.

منتها این مطلب را در اینجا فراموش نکنیم که
اوّلاً ما آمدیم این عامّ را دیدیم و ظهوری از این عامّ
در ما منعقد شده است، بعداً اگر اطلاع پیدا کنیم بر
مخصّص، می بینیم که این خلاف توقّع ما است. اما
اگر اوّلاً بلا اوّل ما این عامّ را دیدیم و با توجه به
اینکه **ما مِنْ عامِّ إِلَّا وَ قَدْ خُصَّ**، به دنبال فحص از
مخصّص رفتیم، قبل از رسیدن به مخصّص، این عامّ
برای ما ظهوری را ایجاد نخواهد کرد. این ظهور
می شود ظهور بدوی و این ظهور، ظهوری است که
حجّت نیست. وقتی که ما تفحص کردیم و
مخصّصی را نیافتیم، ظهور این عامّ برای ما شد
حجّت و ظهور ثانوی و مراد جدّی؛ آن وقت اگر ما
به مخصّصی رسیدیم، این می شود رفع ید از ظهور.

این در مورد ادله شرعیّه است.

و اما در مورد ادله عرفیه مطلب همان طوری است که خود مرحوم آخوند می فرماید؛ البته اگر ما مطلب مرحوم آخوند را بخواهیم تصحیح کنیم، و الا گفتیم که خود مخصّص منفصل هم اگر بلا فاصله بیاید، در حکم متصل می ماند. اما اگر ما بخواهیم از این قضیه رفع ید کنیم و غمض عین کنیم و بگوییم که منظور مرحوم آخوند و سایر مقررین بر این است که مخصّص منفصل به آن منفصلی گفته می شود که آن مخصّص بعد از گذشت مدّت زمانی از القاء ادله بیاید، به طوری که در ذهن مخاطب ظهور منعقد شده باشد؛ اگر این طور باشد، باز این مطلب در آنجا می آید که اگر مخاطب ما وقتی عامّی گفته می شود، احتمال خلاف بدهد، این عامّ در آن ظهور پیدا نمی کند و اگر احتمال عقلایی ندهد، این عامّ ظهور پیدا می کند؛ به نحوی که اگر آن مخصّص، بعد بیاید، خلاف توقّعش باشد، آن وقت رفع ید از ظهور می کند.

بنابراین، مسئله از نقطه نظر عرفی به طور کلی با مسئله شرعی و ادله شرعیّه تفاوت پیدا کرد و

صد در صد باید حساب این بحث ظهورات را از ظهورات عرفی جدا کنیم یا اینکه این ظهورات را در جایی قرار بدهیم که با شرایط عرفیّه ما، منطبق می‌شود و تطابق پیدا می‌کند. یعنی این ادله‌ای که منفصل آمده است - مطلق، مقید، عام، خاص، مجمل، مبین و امثال ذلک - ما باید اینها را در ظرف عرفی قرار بدهیم که اینها **مُجْتَمَعًا و فِی آنِ وَاِحدٍ** آمده است؛ و بینیم آنجا چه حکمی می‌کنیم، اینجا هم همان حکم را بکنیم.

نقد دیدگاه مرحوم آخوند در تأثیر شبهه

مفهومیّه در مخصّص منفصل

اشتباهی که در اینجا شده است و اینها همه را یک کاسه کرده‌اند، از اینجا ناشی می‌شود که خیال کرده‌اند ادله شرعیّه ما از نقطه نظر اشراف بر مقام ثبوت و نفس ادله کلیه و جزئیّه احکام، با مسائل عرفی همه یک کاسه هستند، آن وقت حکمی که بر مسائل عرفی کرده‌اند را در ادله شرعیّه هم جاری کرده‌اند و دچار این مسائل و این اختلافات شده‌اند. در حالی که ما همین مطلب را در مورد عرف اگر بخواهیم جاری کنیم می‌بینیم مسئله تفاوت پیدا

می‌کند. یعنی اگر ما عامّ و یک مخصّص متصل
بیاوریم، این موجب اجمال عامّ است و اگر مخصّص
منفصل چسبیده به عامّ بیاوریم، باز موجب اجمال
عام است و اگر بعد از مدّت زمانی مخصّص منفصل
بیاوریم، موجب رفع ید از ظهور عامّ است. تمام اینها
رفع ید از ظهور عامّ و... می‌کند. حالا اگر مخصّص
منفصل بود و شبهه هم شبهه مفهومیّه بود، ما در اینجا
صحبت و اشکال می‌کنیم.

اشکالی که امروز بر مرحوم آخوند و مقررین
می‌خواهم عرض کنم این است که لو فرض بر اینکه
مخصّص، منفصل است و در ادلّه عرفیه هم آمده
است و بعد از مدّت زمانی هم آمده است؛ این
مخصّص منفصل با آن مخصّص منفصلی که مُلصَق
به عامّ آمده است یا متصل به عامّ آمده، از نقطه نظر
اجمال چه فرقی می‌کند؟!

اگر صحبت در این است که شما می‌گویید که ما
در آنجا [مخصّص منفصل] ظهور داریم و بعد
رفع ید از آن ظهور می‌کنیم، مثلاً در مورد «أکرِم
الْعُلَمَاء»، چون علماء، ظهور در عموم دارد، اگر ما
در مفهومی شک کنیم تمسّک به آن عامّ می‌کنیم. ما

می‌گوییم چطور خود مخصّص باعث رفع ید از آن ظهور می‌شود؟ به جهت اینکه مخاطب می‌بیند مولا قبلاً یک عامّی گفته است و بعداً یک خاصّی هم گفته است. این خاصّی که چسبیده و متصل گفته است، در اینجا غرض مولا را برای ما مبهم کرده است.

من باب مثال در «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ

مَنْهُمْ»، به چه ملاکی شما می‌گویید «إِلَّا الْفُسَّاقَ

مَنْهُمْ»، موجب اجمال در عموم علماء شده است؟

در صورتی که شبهه ما در فسّاق، شبهه مفهومیّه باشد

که معلوم نیست مرتکب کبیره و مُصرّ بر صغیره را

شامل بشود یا نشود. چرا می‌گویید؟ به خاطر اینکه

می‌گویید: این «إِلَّا الْفُسَّاقَ» گفتن باعث می‌شود من

ندانم که منظور مولا از علماء چه کسی بوده است.

ملاک این است.

عرض کردم ظهور یک امر قراردادی و امر

وضعی نیست که لغت بگوید که اگر مستثنای شما

متصل بود، بگو که موجب اجمال در عامّ است و اگر

مستثنای شما منفصل بود بگو که عدم اجمال است و

عامّ ظهور دارد؛ قراردادی نیست. اگر هزار دفعه هم

واضع لغت این حرف را بزند، ما قبول نمی‌کنیم، چون به او ربطی ندارد.

ما باید ببینیم متفاهم عرفی و فهم ما از این کلام چیست؟ به چه ملاکی و به چه علتی و به چه دردی ما در اینجا از این عامّ رفع ید کردیم؟ [پاسخ این است که] این به ثبوت برمی‌گردد. چون وقتی که مولا می‌گوید: «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقِ»، یک دفعه زیر کاسه و کوزه «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ» را می‌زند! مثل این است که بگوید: «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا بَعْضَهُمْ»؛ در اینجا این استثناء، اصلاً موجب اجمال کلی می‌شود. این دیگر اصلاً از علماء باید کنار برود، و به‌طور کلی باید از علماء دست بردارد. در اینجا ما فقط به قدر متیقّن باید عمل کنیم.

من باب‌مثال، قدر متیقّن می‌دانیم که منظور مولا آقای شیخ فلان نیست، باید به آن عمل کنیم. جانب احتیاط را باید بگیریم دیگر، آن مواردی که متیقّن است باید آنها را در اینجا انجام بدهیم و در آن موارد مشکوکه، «إِلَّا بَعْضَهُمْ»، همه را خارج می‌کند.

احتیاط، اقتضاء می‌کند که «إِلَّا بَعْضَهُمْ»، در حکم یک مخصّص منفصل مثلاً «و لا تُكْرِمَ مَنْ لا تَعْرِفُهُ

بِوَجْهِه»، این فرد مشکوک را شامل شود. می‌گوید چون ما نمی‌دانیم غرض مولا از علماء چیست، لذا توقّف می‌کنیم.

و لیت شعری به چه علّت در «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»، این «إِلَّا الْفُسَّاقَ»، موجب اجمال می‌شود، اما اگر یک مخصّص منفصل بعداً آورده‌ایم، و چسبیده نیاوردیم موجب اجمال نمی‌شود؟! اصلاً ما می‌گوییم عامّ، «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ» ظهور دارد، یعنی برای «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ»، ما واقعاً انعقاد ظهور کردیم و اصلاً از ظهور هم بالاتر! قطع هم داریم بر اینکه منظور مولا از «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ»، اول همه علماء بوده است. اصلاً قطع داریم، از این بالاتر؟!!

حالا فردا مولا می‌گوید: «و لا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ»؛ اینکه می‌گوید: «و لا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ»، آیا این هم بالأخره حرف مولا هست یا نه؟! بالأخره این را هم مولا گفته است، حالاکه این را هم مولا گفته آیا این «و لا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ»، موجب نمی‌شود ما در «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ» که اول گفته است، تشکیک کنیم و نفهمیم منظور مولا از «أَكْرِمَ

الْعُلَمَاءُ چه بوده است؟ که آیا اولاً بلا اوّل منظور از علماء، علمای غیر مُصرّ بر صغیره هستند یا نه، علمای عادل و مُصرّ بر صغیره را هم در بر می‌گیرد؟ پس ما نمی‌دانیم؛ و این، موجب اجمال در این عامّ می‌شود.

بنابراین بر فرض که مخصّص ما منفصل باشد و بر فرض که دلیل، دلیل عرفی باشد، باز در اینجا عرف، حاکم است بر اینکه دلیل مخصّص مجمل، موجب اجمال در دلیل عامّ می‌شود. در اینجا دیگر باید قائل به احتیاط شد. اینجا همان جایی است که احتیاط است. یعنی در اینجا از طرفی اشتغال به عامّ و از طرف دیگر آن دلیل **لا تُكْرِم**، دامن‌گیر انسان می‌شود.

تلمیذ: مگر شما قائل به فرق بین دلیل شرعی و عرفی نشدید؟

استاد: نه، عرض من این است که ظهور عرفی و ظهور شرعی هر دو یک ظهور است؛ ولی باید این ظهورات را در ظرف خودش قرار داد. یعنی اگر به واسطه قرائن حالیه، یک ظهور عرفی برای شما منعقد شد و در آنجا حکم به عدم ظهور یک دلیل عامّ کردید، باید همین قرائن منفصله در ادلّه شرعیّه

را مانند ظرف قرائن حالیّه در ظهور عرفیّه بگذارید.
یعنی ظهور شرعی را در همان مکانی قرار بدهید که
ظهور عرفی را در آن مکان قرار می‌دهید.

من باب مثل در مورد تکالیف یا در مورد جزاء
می‌گویند که «عَمْدُ الصَّبِيِّ سَهْوٌ وَ خَطَأٌ»^۱؛ این
یعنی امری که الآن از صبی سر زد، اگر از یک شخص
بالغ سر می‌زد یک تبعاتی داشت، شما الآن این عمد
صبی را باید نازل منزله سهو بالغ قرار بدهید و چطور
حدیث رفع^۲ می‌آید سهو و خطأ و نسیان و... را
در بر می‌گیرد، همان حدیث رفع به واسطه منزله،
عمد صبی را هم شامل می‌شود؛ عرض بنده این
است.

تلمیذ: یعنی مخصّص منفصل شرعی می‌شود مخصّص متصل عرفی؟

استاد: احسنت! مخصّص منفصل، می‌شود

^۱ وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۴۰۰:

«و بإسناده عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «عَمْدُ الصَّبِيِّ وَ خَطْوُهُ وَاحِدٌ.»»

^۲ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۹:

«محمد بن علي بن الحسين في التوحيد و الخصال عن أحمد بن محمد بن يحيى عن سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن حريز بن عبدالله عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «قال رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ مِنْ أَسْيَاءٍ؛ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخُلُوةِ مَا لَمْ يَنْطَقُوا بِشَفَةِ.»»

مخصّص متّصل عرفی .

تلمیذ: یعنی مخصّص منفصل عرفی اینجا فارق دارد با شرعی؟

استاد: بله، فارق دارد. به جهت اینکه ما گفتیم در مخصّص منفصل عرفی اگر از اول، موجب عدم انعقاد ظهور بشود، جزء قرائن حالیه به حساب می آید، اما اگر بعد از یک مدّتی آمده است و ظهور منعقد شده است؛ در این مخصّص، از حجّیت ظهور رفع ید می کنیم، نه از خود ظهور. یعنی ظهور دارد اما از آن ظهورش رفع ید می کنیم. ولی همین مخصّص منفصل شرعی را مثل مخصّص متّصل عرفی اصلاً جزء قرائن حالیه قرار می دهیم. بین شرع و بین عرف از این نقطه نظر باید تفاوت باشد.

خلاصه بحث در اجمال مفهومی

بنابراین خلاصه بحث در بحث اجمال مفهومی این شد که ما در اینجا قائل به اشتغال تکلیف هستیم و در اینجا باید رعایت احتیاط را بکنیم. مخصّص منفصل یا متّصل فرق نمی کند؛ اگر مخصّص در اینجا حکم الزامی بود و آن عامّ، حکم غیر الزامی بود، در اینجا باید جانب مخصّص را داشت. اگر مخصّص ما حکم اباحی و ترخیصی است ولی دلیل عامّ ما حکم الزامی است، چه امر و چه نهی، باید جانب دلیل عامّ

را داشت، و اگر هر دوی اینها حکم الزامی هستند، از باب تعارض بین دو امر، چون بحث، بحث اجمال است، - هم آن امر و هم این الزام، هر دو با همدیگر تعارض می کنند - در اینجا قائل به تخییر می شویم.

تمام مقررین و افراد، همه یک مطلب را در اینجا گفته اند و چیزی را اضافه نگفته اند لذا از طرح مبانی آنها صرف نظر می کنیم و إن شاء الله فردا بحث را در شبهه مصداقیّه می بریم.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ